

شیراز را نیز به فغان آورده بود :

جای آن است که خون موج زند در دل لعل

زین تغابن که خذف میکشند با زارش!

بسیار نا بسا مانیها و گرفتاریهای دنیای ما ، نه از
روشنفکران بلکه از روشنفکر نمایانی سرچشمه میگیرد که
از یکسوخوان کسب شهرت و وجاهتند ، و از سوی دیگر نه
سخنی تازه برای گفتن دارند و نه مایه فکری لازم برای
نوآفریدن . و چون با مایه اندک و ادعای بسیار ، دیگر
آمده اند و میخواهند زود بروند ، موعظه های اصیل دیگران
رابی کم و کاست تکرار میکنند ، و از این راه خواسته یـا
ناخواسته ، زمینه را برای ایجاد هرج و مرج در جامعه ای
که شرایط مادی و معنوی آن غالباً پاسخگوی این موعظه ها
نیست آماده میسازند و با مال راه را بروی رژیم های
بسیار خشن تری که به ناچار در دنبال هرج و مرج هـا
میآیند میگشایند .

توصیف گویائی از نحوه کار این "نواندیشان" و
انگیزه های واقعی آنها را ، در این اظهار نظر رئیس
جمهوری پیشین آمریکا میتوان یافت :

" این "روشنفکر" ها همیشه عقیده حاضر و آماده ای
برای هر خبرنگار یا گزارشگری که میکروفن رابه
سمت آنان بگیرد درآستین دارند . و این اظهار
نظرها با سروصدا برای خوانندگان و شنوندگان
بازگو میشود ، نه برای آنکه گویای حقیقت مسلمی
باشد ، بلکه از این جهت که آدم "روشنفکری" آنها را
گفته است . عادتاً اندیشه ها و استدلالهای این
روشنفکران در برخورد با واقعیت ها حالت قشر عایقی
را دارد که چیزی به پشت آن راه نمیآید . بسیاری
هستند که این راناشی از توطئه میدانند ، ولی
مسئله واقعی مسئله توطئه نیست ، فقط مسئله

خودنمایی است، و اتفاقاً اگر توطئه بود حل آن آسانتر میشد. در اینجا پای هنرپیشگانی در کنار است که کاری به ماهیت آنچه میگویند ندارند، فقط اصرار به جلب توجه دارند، و آنچه واقعاً میخواهند این است که در صف مقدم آنهائی باشند که کف زدنهای "براو" هارا میشوند. اگر اینها غالباً خودشان را لیبرال مینامند، برای این است که بادی بیشتر در بادبان لیبرالیسم میوزد. (۱)

"یکی از امتیازات خاص "روشنفکران" این است که میتوانند خود را در حدی باور نکردنی غیر منطقی نشان دهند بی آنکه از این بابت لطمه‌ای به وجهت روشنفکرانه آنان وارد آید. اینان بخود حق میدهند درباره همه مسائل ممکن اظهار نظر کنند، و در تمام این موارد کسانی هستند که باخضوع بسیار باین اظهار نظرها گوش کنند و از عمق و وسعتشان بشگفت در آیند." (۲)

"از انقلابهای سال ۱۸۴۸ ببعد، جز در مواردی استثنائی، هراثر ارزشمندی که در زمینه‌های هنر و ادب و اندیشه بوجود آمده عملاً جانب اردوگاه قدرت را - سیاسی یا اجتماعی - گرفته است، حتی اگر غالباً خلاف این ادعا شده باشد. در کمون پاریس روشنفکران جانب ورسای را گرفتند، و علیه دریفوس (علیرغم تکروی امیل زولا) جانب ستاد ارتش فرانسه را، و علیه اتیوپی جانب موسولینی را که پاسدار فرهنگ غرب نامیده شد، و علیه تروتسکی

۱ - Richard Nixon در کتاب The Real War ، چاپ نیویورک ، ۱۹۸۰ ، ص ۲۴۲

۲ - Eric Hoffer ، نقل از کتاب The Real War ، نوشته Richard Nixon ، چاپ نیویورک ، ۱۹۸۰ ، ص ۱۲۱

جانب استالین را . وباچنین سابقه ، جای شگفت نیست اگر اکنون نیز غالباً در انتخاب بین مصالح کشور خود و خواستهای آمریکا ، قبله خویش را در آمریکا بجویند . " (۱)

اگر بر صحت این داوری شاهی لازم بود ، انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران این شهادت را بطور مشخص داد ، زیرا که بسیاری از روشنفکران "اصیل" مانیز در آن هنگام در " انتخاب بین مصالح واقعی کشور خود و خواستهای آمریکا قبله خویش را در آمریکا جستند و گروهی دیگر نیز صلی " قهر انقلابی خلق ها " را سردادند ، و لسی هیچکدام نخواستند یا نتوانستند برای دردهای واقعی یا ادعائی ملت خودشان نسخه های ایرانی بیابند .

البته این بیماری ، بیماری انحصاری کشورهای جهان سوم نیست ، هر چند که مانند سایر بیماریها در این جهان سوم جنبه ای فراگیرتر دارد . دردنیای "پیشرفتگان" غرب و شرق نیز نمونه های فراوانی از آن میتوان یافت که بعنوان شاهی از آنها ، این گفته "فرانتس ورفل" نویسنده نامی آلمانی را که از سرشناس ترین چهره های ادب اروپا در نیمه نخستین قرن حاضر بود ، و کمی پیش از مرگ خویش در لس آنجلس در سال ۱۹۴۵ بیان داشته بود نقل میکنم :

"در سالهای دراز زندگی اجتماعی خودم با بسیاری از جلوه های پرمدعائی و پرخاشجوئی ، چه در نزد دیگران و چه در درون خودم ، مواجه شدم . ولی باید بگویم که هیچکدام از آنها را زیان بخش تر ،

۱ - Regis Debray در کتاب *Les Empires contre l'Europe* ، چاپ پاریس ، ۱۹۸۵ ، ص ۱۲۸

زننده‌تر، نفرت‌انگیزتر و اهریمنی‌تر از پرمده‌عائی
روشنفکرانی که تنها از اصالتی کاذب مایه میگیرند
ندیدم. این واقعیت را با اطمینان کامل میگویم،
زیرا خود من نیز از قماش همین روشنفکران بودم، و از
همین طریق بود که در گرما گرم ظهور غول فاشیسم در
صحنه سیاسی آلمان، من و همقطاران پرسروصدا و
درون تهی دیگرم نخستین آتش‌بیاران این دوزخی
شدیم که امروز همه جهان بشهری در آن
میسوزد. (۱)

تقریباً تمام دیکتاتوریهایی دنیای حاضر در شرایطی
روی کار آمده‌اند که زمینه فکری لازم برای آن قبلاً توسط
روشنفکران آماده شده بود، و ظهور "چکمه‌داران" ناخوانده
نتیجه مستقیم یا واکنش معکوس آن تنشهای اجتماعی بود
که با این موعظه‌ها پدید آمده بود، هر چند که در مورد خاص
ایران استبداد چکمه‌جای خود را به "استبداد نعلین" داد
که بگفته یک صاحب نظر سرشناس مذهبی "وحشیانه‌ترین نوع
استبدادی است که میتواند در دنیا وجود
داشته باشد." (۲)

سالها پیش، "ییتس" سخنور ایرلندی بزرگ قرن
حاضر برنده جایزه ادبی نوبل سال ۱۹۲۳، در پیشگویی
"پیا میرگونه" ای گفت:

"وقتی که روشنفکران چیره دست کارشان را بخوبی
انجام داده باشند، یعنی توانسته باشند بهترین
مردمان جامعه خویش را از معتقدات دیرینه خود جدا
کرده باشند و روح بدترین آنها را از کینه و نفرت

۱ - Franz Werfel، نقل از روزنامه لوموند،
۳ مه ۱۹۸۵، بمناسبت چهلمین سالروز پایان
حکومت نازی.

۲ - علامه نائینی، در کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله،
ترجمه فارسی توسط آیت الله طالقانی.

انباشته باشند، مطمئن باشید که وحی جدیدی در
آستانه نزول است و چیزی به ظهور یک مسیح تازه
باقی نمانده است." (۱)

درک علت اینکه چرا تقریباً همیشه چنین میشود دشوار
نیست، زیرا "روشنفکر"، وقتی که از قماش کاذب آن
باشد، میتواند مانند روشنفکران واقعی خراب کند ولی
نمیتواند مانند روشنفکر واقعی بسازد. تازه آنچه هم
که ساخته میشود هرگز آن نیست که او موعظه کرده است.
ماتوسه‌دو ننگ، رهبران انقلاب بزرگ کمونیستی چین، در این
باره گفته بود:

"تا روشنفکران در یک جامعه زمینه‌درهم ریختن بنیاد
آنرا فراهم نکنند، هیچ قیامی امکان پذیر
نیست."

چنین زمینه‌سازی، بمحض آنکه بسیاری از روشنفکر
نمایان ما بانگ آغازگر روشنفکرانمای دیگری را از کاخ
سفید و اوشینگتن شنیدند بدست آنان شروع شد، که با "بضاعت
مزجات" در این راه بسراغ آثار "بین الملل روشنفکران"
رفتند تا مایه‌های فکری را برای مانیفست‌ها و بیانیه‌های
قطور خویش فراهم آورند و در آنها "نادانسته‌های" بسیاری
را برای مردمی که ظاهراً به هیچ چیز بیشتر از همین موعظه‌ها
نیاز نداشتند فاش کنند.

ایمان و امان بسرعت بررق

میرفت که مؤمنین رسیدند!

و از جمله این "نادانسته‌های" برملا شده، ایمن
بود که برای هر جا معهای، دمکراسی بهتر از دیکتاتوری
است، و داشتن آزادیهای سیاسی بهتر از نداشتن ایمن
آزادیها است، و برخورداری از امنیت کامل قضائی بهتر

Selected Poems در William Butler Yeats ۱ -

از فقدان این امنیت است ، و عدم تبعیض طبقاتی بهتر از تبعیض طبقاتی است ، و البته وجود امنیت نیز ضروری است ، و برخورداری از قدرت صنعتی و اقتصادی ضروری است ، و آموزش وسیع و همه جانبه ضروری است ، و دفاع از تمامیت کشور ضروری است (هرچند که هزینه های نظامی هزینه هایی غیر ضروری و غالباً " غیر مردمی " است) ، و تعدیل مالکیت های بزرگ ضروری است ، و تامین حقوق پیشرفته برای کارگردان ضروری است ، و تساوی حقوقی زنان و مردان ضروری است ، و بسیاری چیزهای دیگر نیز ضروری است ، همچنانکه تحقق فوری و یکپارچه همه اینها ضروری است . بطور کلی ، کشف شد که استقرار مدینه فاضله افلاطون تنها داروی واقعی دردهای جامعه ایرانی است ، و اگر چنین مدینه ای در طول دوهزار و چهارصد سال که از طراحی آن میگذرد هنوز در روی زمین تحقق نیافته است . دلیلی وجود ندارد که در ایران سال ۱۳۵۷ تحقق نیابد . اتفاقاً این درست منطقی بود که آیت الله نوفل لوشاتو نیز به " توده های ایثارگر " ارائه میکرد .

مدتها پیش از این ، کدبانوها و آشپزهای مانیز ، نسلا بعد نسل ، دریافته بودند که خورش قرمه سبزی بسیار خوشمزه تر از آبگوشت است . منتها این رانی نیز دریافته بودند که تا وقتیکه مایه خانواده حتی برای تهیه آبگوشت کفایت نکند ، مطالبه قرمه سبزی نمیتوان کرد .

" ... این پیشنهادها مرابیا دآن دریساداری میانداخت که در جریان جنگ دوم جهانی ، که بسیاری از کشتیهای آمریکا توسط زیردریایهای آلمانی غرق میشدند ، ادعا میکرد که راه حل بسیار مبتکرانه ای برای نابود کردن این زیردریایها یافته است . راه حل پیشنهادی او این بود که آب هم‌اقتیا نوسه‌ها و دریاها را آنقدر گرم کنیم که دشمن در درون زیر

دریا شیهای خودش از گرما کباب شود. وقتی که با او گفتند: البته فکر بسیار خوبی است، ولی چطور اینکار را بکنیم؟ جواب داد: وظیفه من فقط این است که فکر را به شما بدهم، چگونگی اجرای آن با خود شما است. (۱)

آخرین سفیر ایران شاهنشاهی در انگلستان، در خاطرات دوران مأموریت خود از قول یک سیاستمدار ماحینظر آمریکای لاتین چنین نقل میکند:

"ربرتوکا مپوس سفیر کبیر برزیل در لندن، بمن گفت: بگمان من خطرناکترین موجودات عصر ما مارکسیستهای انقلابی نیستند، بلکه روشنفکران رمانتیک و غالباً سوسیالیست هستند که البته ممکن است سراپا حسن نیت باشند، اما از واقعیتها بکلی پرت افتاده اند و در مرحله عمل بسیار بی خاصیتند." (۲)

در این عالم "بیخاصیتی"، کار بسیاری از روشنفکران ما تنها با استفاده از یک شیوه ساده ولی آزمایش شده امکان پیشرفت داشت، و آن این بود که بطور منظم به همه آنچه شده بود، و همه آنچه میشد، و همه آنچه قرار بود بشود، چه خوب و چه بد، چه مفید و چه مضر، "نه" بگویند، زیرا این "نه" گفتن هم میتواندست مدرک اصلاح طلبی آنان باشد، هم تعهدی برایشان ایجاد نمیکرد. البته بسیار سرمشکهای "نه گفتن" نیز قبلاً از جانب خیلی از روشنفکران و خیلی از سیاستمداران گذشته ارائه شده بود، ولی روشنفکران ما بجای همه آنها به سراغ یک نمونه

۱ - Henry Kissinger در White House Years نیویورک، ۱۹۷۹، ج ۲

۲ - پرویز راجی، در کتاب In the Service of the Peacock Throne، چاپ لندن، ۱۹۸۳، ص ۱۸۵

وطني از اين سرمشق دهندگان رفتند كه "سيد يعقوب انوار" نام داشت ، و بسيارند كساني كه اين خدا بيا مرز راهنوز در ياد دارند . آقا سيد يعقوب آدمي نازنين بود كه در اواخر دوران رضا شاه بوكالت مجلس رسیده بود بي آنكه از بابت "انتخابات فرمايشي" ناراحتی وجدانی احساس کرده باشد ، ولی بمحض عوض شدن اوضاع اين ناراحتی در او پيدا شد ، و برای جبران آن به شمشيركشی روشنفكرانه برخاست . منتها چون "بضاعت مزجات" او امكان دخالت زياد در معقولات را به وی نمیداد ، اين راه را برگزید كه به هر لايحه ای كه از جانب دولت به مجلس شورای ملی ارائه شود "نه" بگويد ، و اتفاقاً از همین راه بود كه نامش بر سر زبانها افتاد . بالاخره يكروز وزيری كه در آن هنگام مسئول وزارت خوار بار بود ، با اعلام مخالفت سيد يعقوب با لايحه پيشنهادهی او از كوره بدر رفت و گفت : "قربان جدت بروم ، اين لايحه ای را كه ميگوئيد با آن مخالفيد ، ما با هزار زحمت بر اساس مخالفتهاي قبلي خود شما در موقع طرح متن اوليه آن ، تجديد نظر و تعديل کرده ايم . چطور با زهم با آن مخالف هستيد؟" و سيد يعقوب انوار با عصيانيت جواب داد : "بسيار بيجا كرديد ، كه آنرا اصلاح كرديد . من نه به متن قديم لايحه كار دارم ، نه به متن جديدش . من اصولا مخالفم!"

در سالهاي اخير ، بسياری از صاحب نظران و تحليلگران ايراني بنوبه خود نقش اين روشنفكران را در راهگشائي مستقيم انقلاب ، و راهگشائي غير مستقيم اهریمن ، از جهات مختلف بررسی کرده اند ، كه نمونه هاي از اين اظهار نظر ها را بر اساس تقدم و تأخر زمانی انتشار آنها براي نقل ميكنم ، زيرا كه اين اظهار نظر ها از جانب ايرانياني آشنا ، و نه از جانب بيگانگاني نا آشنا صورت گرفته است :

" وقتی که مردم شکست خورده و به خاک نشسته‌آلمان، پس از پایان جنگ دوم جهانی، از صمیم قلب خود گفتند که "ما فریب خورده بودیم" جهانیان آنها را دیرباز و دابخشیدند، اما نه تنها درهمه جهان، بلکه در خود آلمان نیز تقریباً کسی وجود نداشت که هیتلر و هیملر و گورینگ و گوبلز را ببخشد، همچنانکه هیچکس روشنفکران و قلم بدست‌هایی را که اهرمهای رژیم هیتلر بودند و جلادهندگان فضای خوشرنج و فریبنده "کشور یکی، رهبر یکی" نبخشید، و هنوز نیز پس از سالها کمتر کسی است که با شنیدن نام هیتلر نسبت با نانی که رژیم هیتلری را از نظر فکری تغذیه کردند، احساس نفرت نکند.

این مردم چند صد هزار نفری نیز که در ایران خودمان فریاد زدند: "حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله"، اینهایی که عظیم و خروشان ولی تهی از اندیشه و نا آگاه آتش یک قدرت منحرف را شعله‌ور ساختند و همه چیز را سوختند و نابود کردند، بی‌ش از آنکه خشم و نفرت را برانگیزند مستحق حیرت و دلسوزی هستند، زیرا اینان از قماش همانهایی بودند که طی تاریخ همواره آلت دست ویرانگران و غارتگران قرار گرفتند، زمانی برده‌داران براهشان انداخته‌اند، گاهی فئودالها، و در زمانی تازه‌تر صاحبان سرمایه، و حالا امپریالیستهای شرق و غرب و چپ و راست. و همینها در سالیان آتی با وسواس و هراس خواهند گفت: "ما اشتباه کردیم. شیطان را فرشته پنداشتیم و ربا و دروغ را راستی و درستی"، و متأسفانه در پی آنها گروهی سرخورده و همیار دیگر برجای خواهند ماند، و جمعی عاصی و برآشفته با انتقام خواهند پرداخت و با ردیگروابط و معیارهای

دیگری را خواهند شکست .

پشیمانی مردم عادی جبر تاریخ است و گذشت مردم جهان در مورد آنها نیز جبر تاریخ است . ولی آنچه قابل گذشت نیست ، نقش مخرب گروههای " روشنفکر " و اندیشمندی است که آگاهانه اهرمهای رژیم ویرانگر شده اند و با سازشهای خیانتکارانه مزد میگیرند و کلام افسون بگوش مردم میخوانند و بتهای توخالی را جلا میبخشند و مردم را وامیدارند تا در مقابل ابلهان تاریخ زانو بزنند و آنها را که جز نکبت چیزی با خود همراه نیاورده اند ستایش کنند . نه تاریخ و نه همین مردم ساده ، آن قلمبمزدهائی را که به تجلیل از جهنم فقر و اعتیاد و نکبت و عقب ماندگی و پافیوزی و شرمساری پرداختند نخواهند بخشید . خیانت این گروهی که روزنامهها ، رادیوها ، تلویزیون ها را به ستایشنامه های خمینی تبدیل کردند و مردم را بصورت امت یک مرد بیسواد و ناآگاه درآوردند قابل گذشت نخواهد بود . آن روشنفکران ، سیاستمداران ، روزنامه نگاران ، دانشمندی که هیزم به کوره قدرت ملاها ریختند و میریزند ، باید بدانند که همین مردم فریب خورده که با زیچه آنان شدند خشمشان را نیز بر آنان فرو خواهند ریخت ، زیرا که تاریخ بیرحم است و قضاوتش بیرحم تر . " (۱)

" کمتر سرزمینی را میتوان یافت که در آن مدعیان روشنفکری و برگزیدگان ادعائی فرهنگ ملی ایمن چنین خودپرست و بی اعتنا به مصالح میهن خود از آب درآمده باشند . در کمتر جائی میتوان اینهمه

۱ - م . ت . زندگی ، از لندن ، در هفته نامه ایران آزاد ، چاپ پاریس ، ۱۰ خرداد ۱۳۵۹

روزنامه‌نگار، استاد دانشگاه، شاعر و نویسنده، دانشجو و معلم یافت که تنها بخاطر خواست و سلیقه شخصی و یا عقده‌های ناشی از بی‌مایگی خود حاضر شوند بر همه چیز یک ملت و یک سرزمین غنی و باستانی، بمحض آنکه زمینه را از جانب بیگانگان قدرتمند مساعد بینند، چوب‌حراج بزنند. روشنفکر نمایان "ایرانی" در طول سالها تمام هم و نیروی خود را به کار گرفتند تا به مردم القاء کنند که وطن پرستی در مقابل "انقلابی بودن" و "مبارز بودن" اهمیتی ندارد، و احترام به شعائر ملی و تاریخ که "شوورینیسیم" و "نژادپرستی" است. بطور منظم بگوش جوانان خواندند که نظام حاکم بر مملکتشان دشمن ملت است، و هر کس بدان احترام گذارد خود فروش و سازشکار است و هر کس که آنرا به مبارزه بخواند "قهرمان" و "متعهدی" است که با امپریالیسم به مبارزه برخاسته است. به هزار شیوه در مغزها فرو کردند که نه پرچم ملی مقدس است و نه سرود ملی احترامی دارد، و هیچ اشکالی ندارد که فرزندان ایران میراث پرافتخار رسده‌ها و هزاره‌های تاریخ خود و حیثیت و غرور ملی و افتخارات مملکت خود و دستاوردهای نسلهای پیاپی سازندگان و نگاهبانان این سرزمین را نه تنها نادیده انگارند، بلکه به مسخره گیرند. برای جوانان ما قهرمانان دروغینینی از میان بیماران روانی تراشیدند و آنرا قانع ساختند که باید با حکومت و دولت و هر چه مربوط بدان است، چه خوب و چه بد، مخالفت کرد تا روشنفکر شد، و باید خواهان ویرانگری بود تا آزادخواه بحساب آمد، و بخصوص باید میراث سیاسی و اجتماعی و تاریخی و فرهنگی ایران را الگد مال کرد تا بتوان

برای "خلقها" استقلال و رفاه بدست آورد. (۱)

"فرضیه پردازان انقلاب شرایط و عوامل چندی را بعنوان دلایل فروپاشیدن حکومت قانونی و جامعه پیشرو ایران ذکر کرده اند که از آن جمله است: فساد اداری و مالی، عوارض کنترل نشده رشد ستابان اقتصادی، سودجویی و خویشتن پرستی پاره‌ای از دست اندرکاران اداره کشور، مخالفت محافظان ارتجاعی مذهبی با پیشرفتهای مادی و صنعتی، خشونت و سختگیری دستگاههای امنیتی، خرابکاریها و اعمال تروریستی گروههای چپ، و... مسلماً این عوامل همه در ایران وجود داشتند و انکارکردنی نیستند. اما درباره ابعاد و جایگاه آنها بسیار مبالغه شده است و میشود. حقیقت این است که بخش بزرگی از آنها مات، ساخته استادانه ذهن و تصمیم نیروهای بود که نمیخواستند ایران نیرومند و یکپارچه باقی بماند و کمبودها و کاستیهای خود را بتدریج و با روندی سالم برطرف سازد. آنان که در کشورهای غربی زیسته اند و با مسائل کشورهای پیشرفته آشنائی دارند بخوبی میدانند که حتی در این کشورها از این ماجراها بسیار وجود دارد.

حقیقت این است که فساد در دستگاه اداری و حاکمه ایران نه‌بیش از بسیاری کشورهای دیگر بود، و نه با توجه به وضع خاص جامعه ایرانی ابعادی غیر عادی داشت. عوارض رشد در کشور ما بجائی نرسیده بود که خود بخود به انفجار بینجامد. سودجویی و خویشتن پرستی در مملکت ما منحصر به حکومت و دولت نبود و در تاریخ ما تا زگی هم نداشت، و چنانکه

۱ - بهروز صوراسرافیل، در مقاله "خیانت روشنفکران" نقل از هفته‌نامه ایران آزاد، چاپ پاریس، ۳۰ خرداد ۱۳۶۰

دیدیم و می بینیم در میان مخالفان حکومت بمراتب بیشتر و حادثه وجود داشت. محافظ ارتجاعی و مذهبی از همان آغاز روند پیشرفت ایران در راه تجدیدطلبی و نوسازی کشور سنگ می انداختند و فقط رفاه و امنیت و دستاوردهای میمون توسعه اقتصادی و اجتماعی بود که سدی مقاوم در برابرشان ساخته بود. از ساواک و دستگاههای امنیتی ایران در مقایسه با بسیاری از کشورهای در سراسر جهان خشونت و وحشیگری خاص و غیرعادی سرزده بود، بویژه اگر در نظر بگیریم که این سازمانها با یکی از خشنترین و افراطیترین شبکههای تروریستی رویارو بودند. گروههای خرابکار و تروریست نیز با وجود برخورداری از امکانات گسترده بین المللی و پول و اسلحه فراوان از چندین کشور خارجی همواره در برابر نیروهای انتظامی و امنیتی ایران و بی اعتنائی مردم شکست می خوردند.

همه این عوامل و بسیاری عوامل دیگر، همچنانکه در بسیاری از کشورهای دیگر در سطوح مختلف وجود دارد در ایران نیز وجود داشت. اما بسترتناسب برای رشد و بالیدن فتنه و زهم گسیختن شیـرازه مملکت بوسیله کسانی فراهم آمد که نقش و مسئولیتشان در تباهی ایران در درجه اول قرار دارد و با این وصف تا با امروز کمتر مورد توجه قرار گرفته است. و این کسان "روشنفکر" نمایانند.

این روشنفکر نمایان بزرگترین گروه بر باد دهندگان ایران و از میان برندگان وحدت و انسجام در مقاومت ملی ما بوده اند. آنها بودند که نسل جوان ما را از راه بدر بردند. اینها و صدها همکارانشان بودند که فضای آکنده از نفرت و شک و تردید و بی اعتقادی و نابابوری بوجود آوردند. و همین روشنفکران بی

اعتقاد دوپرعقدده و کم مایه و بعضا مزدور بودند که
زمینه را برای خنجر خوردن ملت ما از فتنه کاذب
اسلامی فراهم ساختند. این داغ ننگی است که
هرگز از پیشانی آنان پاک نخواهد شد. ولی لا اقل
امروز بهوش باشیم که دیگر این شبکه سرطانی ضد
ملی که روشنفکری کاذب را به حجابی برای پوشاندن
پلیدیهای خود بدل کرده است از نومجال نفوذ در
صفوف مردم ایران رانیا بد. (۱)

"ما روشنفکران دست راستی، بی اطلاعی و خوش باوری
و غرض ورزی کمتر از چپی ها نداشتند. آنها تصور
میکردند آمریکا جز مبارزه با کمونیسم و حفظ حقوق
بشر نظر دیگری در ایران ندارد. صدمه ای که این
گروه به ایران زدند شاید بیشتر از چپی ها باشد.
اینها تحت تاثیر بعضی از محافل و دانشگاهیان
لیبرال آمریکا کلیه ناراحتیهای جامعه ایران را
از تجدد طلبی و صنعتی کردن تشخیص داده و بعنوان
لزوم حفظ معنویات بنای مخالفت با برنامه های
مدرنیزاسیون را گذاشتند.

این گروه تحصیل کرده های "روشنفکر" با سانی تحت
تاثیر نوشته های غربی قرار می گرفتند و از دریچه
تفاسیر روزنامه هائی مانند لوموند فرانسه یا
اکنون میست لندن و یا نیویورک تایمز اوضاع ایران
را مورد داوری قرار میدادند. ولی در هیچیک از این
کشورها و سایر ممالک غربی با آنکه نویسندگان چپگرا
ولیرال نفوذ فراوان داشته اند و دارند دیده نشده
که روزنامه معتبری علیه مصالح عالی مملکت خودش

۱- ح. م. زندی، از آلمان فدرال، در مقاله "فریبکاری
روشنفکرانه"، نقل از هفته نامه ایران آزاد، چاپ
پاریس، ۷ فروردین ۱۳۴۱

سرمقاله بنویسد یا برنام‌های تقویت نیـــروی
صنعتی و ازدیادقوه نظامی و نفوذ سیاسی خود را در
دنیا مورد حمله و انتقاد قرار دهد. همچنانکه
هیچوقت دیده نشده است که مثلا لوموندا زجدا ئی طلبی
جزیره کرس یا منطقه باسک ستایش کند و یا اقدامات
تروریستی متعصبین باسک را بحساب آزادیخواهی
بگذارد، و یا مثلا تا میزنلندن عملیات تروریستی
ایرلندیهای شمالی را مبارزه با خفقان بشمار
بیاورد.

منفی بافی ها و تبلیغات ویرانگر این جرائد (زیر
ماسک خیرخواهی) فقط برای کشورهای مانند ایران
بود، یعنی آنها ئی که باید در مدار عقب ماندگی
و بصورت "مصرف کننده" باقی بمانند. با این ترتیب
آنکس که در ایران به بانک حمله میکرد و آدم میکشت و
به دیگر عملیات تروریستی مبادرت میورزید یک عنصر
شیفته آزادی بود که با دیکتاتوری و خفقان میجنگید،
ولی همین شخص در فرانسه یا انگلستان خیانتکار
و سارق خطرناک بشمار میرفت. تا سفاک و راین است
که نوشته های همین روزنامه ها با سانی ایرانی ها
را فریب میداد و گمراه میکرد همچنانکه در زمان
شورش پیشه‌وری مقالاتی درجراید تهران انتشار
میافت که سر تا پای آنها مدح و ثنای پیشه‌وری و
ارتش او یعنی مهاجران قفقازی تحت فرماندهی
غلام یحیی دانشیان بود. حتی نویسندگان ایرانی
از ارتش پیشه‌وری درخواست میکردند که به نجات
آذربایجان اکتفا نکند و بفکر رهایی سایر نقاط
ایران نیز باشد. در این مورد نوشته های روزنامه های

شهباز ونبرد در کتابخانه مؤسسه هوور کالیفرنیا
در استانفورد موجود است. بطور کلی بعضی از
روشنفکران چپگرا در این دوره از تاریخ ایران
در راهی میرفتند که نه تنها از ملی گرائی و
تجدد طلبی بدور بود، بلکه بعضا به مرز خیانت نیز
میرسید. جالب است که از نظر این نصیحت گویمان
عالیقدر، صنعتی شدن ایران ارزشهای معنوی آنرا
از بین میبرد، ولی همین کار در ژاپن و آلمان و
حتی هندوستان صدمه‌ای به میراث‌های فرهنگی
نمیزد. (۱)

"اشکال بزرگ این آقایان در این بود که اینها
کسانی نبودند که در مسائل سیاسی جامعه چنان
غرقه شده باشند که جز به آن نیندیشند، بلکه در این
کار، اگر هم بخواهیم خیلی با گذشت دآوری کنیم،
"تفنن" میکردند. به بیان رساتر و دقیق تر دکان
باز کرده بودند، و واکنش نظام گذشته در برابر
نوشته‌های آنان نیز سبب پزدادن و بازارگرمی یک
نویسنده یا شاعر میشد، حال آنکه وقتی نوشته‌ها و
اشارات او را میخواندیم میدیدیم که اساسا چیزی
نبوده و به جایی برنمیخورده است. این شاعران
و نویسندگان با اصطلاح "متعهد" حتی در دیکسانی هم
با مردم کوچه و بازار نداشتند، و تنها بدان تظاهر
میکردند و این تعهد تعهدی دروغین بود. اینان
پس از "حادثه" غالبا دیگر چیزی برای گفتن
نداشتند. بهمین جهت وقتی که انقلاب پیش آمد
درست مانند این بود که سنجاقی به بادکنک آتشبار
این روشنفکران فرورفته باشد. امروز دیگر اینها

۱ - پرویز عدل، در کتاب "زمینه‌های سقوط ایران"، نقل
از هفته نامه ایران آزاد، چاپ پاریس، ۹ و ۱۶ مهر
۱۳۶۰

چیزی برای گفتن ندارند، و آثار پیشین ایشان نیز که آنهمه سروصدا بر میانگيخت امروز بکلی تهی و بیهوده است." (۱)

بسیاری از این "تحصیلکرده‌ها" و "روشنفکرها" از هول حلیم در دیگ افتادند و ناگهان خود را باختند و بدامان آخوند روی آوردند تا شاید از نصیب نزدیک بی بهره نمانند، برخی از اینان برای آنکه در حکومت آخوند مقامی به کف آورند و دسته‌ای برای آنکه در میدان همچشمی از سایرین عقب نمانند، انگیزه‌گروهی نیز تنگ نظری، خودبینی، حسادت یا انتقامجویی و کینه‌ورزی و درهمه موارد اغراض شخصی بود. حس خودخواهی و تنگ‌چشمی و پیش‌پای خویش را نگریستن و کینه‌جستن در نزد اینان بسیار قویتر از حس میهن پرستی و اندیشیدن به مصالح ملی بود، به همین دلیل منطقتان را از دست دادند و "روشنفکرانه" به عبودیت آخوند درآمدند." (۲)

"روشنفکر ایرانی که از درون روابط جامعه عقب مانده ما بیرون آمده است، خصوصیات دارد که بلاواسطه ریشه در همین روابط عقب مانده جامعه ما دارد. یکی از این خصوصیات، پرمدعائی او است که با معلومات محدود خود می‌خواهد به همه دشواریهای میهنی و جهانی پاسخ دهد، بی آنکه به خود این زحمت را بدهد که در رابطه با مشکلات موجود دست به تحقیق بزند. برعکس، روشنفکر ایرانی نخست

۱ - نادر نادرپور، در مصاحبه با هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۲۴ آبان ۱۳۶۳

۲ - دکتر کورش آریامنش، در هفته نامه پیام، چاپ لندن، ۳ آذر ۱۳۶۳

دارای "موضع" است و سپس دست به "تحقیق" میزند تا "موضع" خود را ثابت کند. تازه در این زمینه‌ها نیز خود کمتر دست به تحقیق میزند، بلکه بیشتر نتایج تحقیقات دیگران را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد، و همان تحقیقات را برای همه‌جا مع ایران نیز "منطقی" می‌یابد. بدین ترتیب کار روشنفکران را با مع عقب مانده، و از آنجمله روشنفکر ایرانی، فقط "کپی برداری" است. روشنفکر هوادار بورژوازی از روشنفکران اروپای غربی و آمریکا تقلید میکند، و روشنفکر "چپ" هم گاه این و گاه آن کشور اروپای شرقی را ملجاء خود می‌سازد و بس نسخه برداری دست می‌زند. همه این خصوصیات سبب شده اند که روشنفکر ایرانی تولیدکننده نباشد، بلکه فقط مصرف‌کننده اندیشه‌های روشنفکران جوامع پیشرفته باشد. (۱)

"این منظره مضحک یا دآور منظره مضحک دیگری است که هفت سال پیش در آغا ز حکومت ملاها شاهد آن بودیم. در آن زمان، روشنفکران ما که سالها دور ضریح مارکس و سارتر طواف کرده بودند ناگهان کارشناس علوم قرآنی و امور اسلامی شدند و به تفسیر سوره بقره و احادیث نبی پرداختند. همه ما مقالات و سخنرانیهای آنروز این آقایان را بیاد داریم که همواره با چند جمله عربی آغاز میشد و با روایاتی از حضرت صادق پایان مییافت. در مملکتی که روشنفکرانش به شرعیات میپرداختند ملاها نیز قاعدتاً میبایستی

۱ - منوچهر کیا نوش، نقل از هفته‌نامه کیهان، چاپ لندن، ۸ آذر ۱۳۶۳

کارشناس امور اقتصادی باشند. کما اینکه امروز هم محسن نوربخش تحصیلکرده آمریکا و دکتر اقتصاد درباره نواب اربعه در مسجد الجواد سخنرانی میکند، و آیت الله علی اکبر مشکینی امام جمعه قم پیرامون برنامه ریزی اقتصادی کنفرانس میدهد. (۱)

"روشنفکران ایرانی تا زمانی که معترف نشوند که ارزش روشنفکرانه در برخورد انتقادی و انتقاد صادقانه از توده ها و کاستیهای آنان استوار است محکوم به این هستند که فاقد حمایت توده ها باشند. دستیابی بر حمایت توده ها در کوتاه مدت از راه گردن نهادن بر نحوه زندگی و عقاید آنان نتیجه ای ندارد جز آنکه در تحلیل نهائی توده ها آنان را بعنوان فرصت طلبان سیاسی شناخته و از ایجاد هرگونه ارتباط با آنان در ابعاد اجتماعی و انسانی خودداری ورزند. روشنفکران ایرانی به گونه ای هراس انگیز ایدئولوگ های افسون شده و مفتون ایدئولژیهای بیگانه هستند بدون آنکه تصویر واضح و روشنی از کارآئی و مفاهیم آن داشته باشند." (۲)

"مسئله برسر نوع حکومت حاکم نیست. برسر منطق حاکم در جامعه و فرهنگ ماست که "منطق چماق" است. خشونت و شکنجه و چماق ستون فقرات فرهنگ

۱ - عباس شمس، در مقاله "آنکه تنها بمیــــدان می رود". نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۲۸ آذر ۱۳۶۴

۲ - حسین سروآزاد، در مقاله "روشنفکران ایرانی و بیگانگی با توده ها". نقل از هفته نامه ایــــران تایمز، چاپ واشینگتن، ۲۱ تیر ۱۳۶۴

اجتماعی و سیاسی ما است و منطق چماق ریشه‌ای عمیق و طولانی با خوی و رفتار و اخلاق ما دارد. از دوران استبداد قاجار گرفته تا حکومت ولایت فقیه، از چپ توده‌ای و فدائی گرفته تا راست مشروطه‌خواه، فرق نمی‌کند. چپ ما می‌خواهد نیروهای وابسته به امپریالیسم خونخوار را روانه میدانهای تیر باران کند، و راست ما مارکسیستهای جیره‌خوار مسکورا، در همان "بهار آزادی"، هنگامیکه فرار روشنفکران آغاز شد، شیپور ترور دمیده‌شده، با قرمؤمنی روشنفکر، مورخ، مارکسیست، طی صاحب‌های با روزنامه‌آیندگان فرار آنها را به مسخره کشاند و زمینه را برای استبداد "امام" آماده ساخت. قبل از او نیز در کنسرت "ترور جانان رژیم" تمامی نیروهای "انقلابی و مردمی" شرکت کردند و احساس ناراحتی وجدان نکردند. (۱)

"قرار گرفتن روشنفکران با اصطلاح "چپ" را در کنار آخوندها با یاد از این دریاچه قیاس کرد که چون هدف و شعار و نظم و ترتیب در کار آنها نبود، نتوانستند حقایق عینی را بپذیرند، و در همان روزها و نه حتی ماههای اول انقلاب تا روپودشان از هم وارففت. غلتیدن آنها به آغوش آخوندها، یعنی مرتجعترین وقشری ترین طبقه جامعه، آنان را بکلی محو کرد و جوانان "روشنفکر" ناگهان خود را اسیر کابوس دیدند. اشاعه فرهنگ مبارزه با بیسوادی و احترام به بانوان طوری ضربت خورد که بویژه روشنفکرانی که با طرحها و برنامه‌های رژیم شاه به بهانه‌ها و

۱ - ایرج هاشمی زاده، در مقاله "اول در خانه" خود را جا روکنید"، نقل از هفته‌نامه کیهان، چاپ لندن، ۱۶ خرداد ۱۳۶۴

غرولندهای مختلف همکاری و توافق نکرده بودند
در آتش حسرت و پشیمانی سوختند. روشنفکران ایرانی
بر اثر خودخواهی، گيجی و پرمدهائی وعدم واقع بینی
و با تکیه خواسته یا ناخواسته برخیا لپردا زیه های
اجتماعی، سنگرهای خود را از دست دادند و هم
اکنون نیز گروه نا راضی آنها تشکیلات و طرح و برنامه ای
یکپارچه ندارد تا در مبارزات ضد رژیم آخوندی شرکت
قابل ملاحظه ای داشته باشد." (۱)

"صادق هدایت کوشید با استفاده از زبان توده ها
آنانرا آگاه گرداند که ایدئولوژی برآمده از نکت
آخوند تغذیه گر سیستم استبدادی است و تداوم بخش
حضور نکت با فرهنگ صادره از قم. ولی نه تنها
توده ها از درک هدایت عاجز ماندند، بلکه گروه
بسیاری از روشنفکران نیز آنرا درک نکردند.
آل احمد فصل پایانی کتاب روشنفکران خود را
به علامیه خمینی بعد از سرکوبی توده های تهیج شده
در جریان اعتراض به اصلاحات سال ۱۳۴۲ اختصاص داد
که نشانی بر حمایت "روشنفکرانه" او از حرکت خمینی
است، بدون اینکه توجه کند که روحیات روشنفکرانه
را مرتبط با اندیشه های قرون وسطائی ساخته است.
وی برای دشمنی با دستگاه سلطنتی تلاش برای پالایش
جامعه و حرکت آن بسوی تفکرات نو را که وظیفه
هر روشنفکر متعهد و آگاه است قربانی مشروع ساختن
اندیشه های ارتجاعی قرارداد و تاریکی مسجد را
به روشنائی حقیقت ترجیح داد." (۲)

۱ - ناصرنیکویان، نقل از هفته نامه کیهان، چاپ
لندن، ۶ تیر ۱۳۶۴

۲ - حسین سروآزاد، نقل از هفته نامه ایران تایمز،
چاپ واشینگتن، ۲۱ تیر ۱۳۶۴

"اینها دیگر چه میگویند؟ چگونه میتوانند با ردیگر سنگ وطن را به سینه بزنند و خود را صاحب نظر بدانند، در حالیکه قادر نبودند مثل یک شطرنج باز مبتدی حتی یک حرکت "آقا" و دارو دست‌اش را پیش بینی کنند و اینگونه میلیونها تن را مات و میبهوت صحنه زندگی کردند؟ اینها یا دانسته‌ایران و ایرانی را به این روز انداختند، که در این صورت خائند و اگر یک حکومت واقعی در وطن ما مستقر شود باید به ملت حساب پس بدهند، و اگر ندانسته قدم در این راه نهادند و حکومت کنونی را برقرار کردند، که دیگر نمیتوانند خود را صاحب نظر و روشن فکر بدانند." (۱)

"بسیاری از روشنفکران، رهبران و مدعیان مبارزات انقلابی" تحت لوای "هدف وسیله را توجیه

میکند" بصورت نمازگزاران و حتی پیشمازه‌های مذهبی و دوآتشه درآمدند، در حالیکه نه تنها اعتقادی به مذهب "اسلام راستین" نداشتند، بلکه تمایلات و تفکرات ضد مذهبی خود را بارها عیان نموده بودند. آنان به این نتیجه رسیده بودند که هدف سرنگونی رژیم به هر قیمت و تحت هر شرایطی است، و باید از هر وسیله و امکاناتی هر اندازه ناچیز در این راه بهره جست، حتی اگر این امر به قیمت زیر پا گذاردن تمام اصول و نتایج صحیحی باشد که حاصل رنجها، مزارتها، قربانیهای بیسابقه، آزمایشها، تحقیقات سالیان دراز بوده است، و حتی اگر این امر حیات سیاسی و استقلال یک کشور را بخطر اندازد.

۱ - احمدهاشم پور، از او پسالا (سوئد)، در مقاله "این رجال دیگر چه میگویند؟"، نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۱۸ مهر ۱۳۶۴

متاسفانه این قبیل "روشنفکران" توانستند با توسل به این طرز فکر و اندیشه غلط و انحرافی، بسیاری از افراد و نیروهای گوناگون را تحت تاثیر قرار دهند، بطوریکه نه تنها در شش سال گذشته بلکه اصولاً در چند دهه گذشته باعث هرز رفتن و پیاپی شدن انرژیها و تلاشهای فراوانی شدند که میتوانست در راه دمکراسی و آزادی ایران سودمند واقع شود." (۱)

حتی خود نخستین رئیس جمهوری ولایت فقیه، در کتابی که در دوران عزل و تبعیدش انتشار داده، اعتراف کرده است که:

"آقای خمینی را روشنفکران مرجع کردند، چنانکه قلم و بیان خود من از پانزده خرداد ۱۳۴۲ صرفاً این کار شد." (۲)

و در جای دیگر همین کتاب نوشته است:

"روشنفکر غرب زده، بریده از واقعیات اجتماعی، بی رابطه با توده‌ها، بی اطلاع از نیازها و روحیه و خواست و آرزو و امید آنها، و بر اساس ولایت تامه‌ای که برای خود قائل بود، و میپنداشت که توده‌ها نیز باید چون او بیندیشند و عمل کنند، و قتیکیه از "قهرانقلابی" نتیجه‌ای نگرفت، صد و هشتاد درجه تغییر جهت داد." (۳)

"بقول ایرانی‌ها دوریالی روشنفکرها دیرافتاد و رفتارشان به ملاها میدان داد تا مثل اسرائیلی سرزمینهای تازه ما سیاسی را تصرف کنند." (۴)

۱ - جمشید آریانپور، در مقاله "ماهیت ادغام دین و سیاست"، نقل از هفته‌نامه ایران تایمز، چاپ واشینگتن، اول آذر ۱۳۶۴

۲ - ابوالحسن بنی صدر، در کتاب "خیانت به امید"، چاپ پاریس، ۱۳۶۲، ص ۲۴، ۱۳۸، ۱۳۹

"روشنفکرانه بیان داشت و نه بر نامه ، و نمیخواست
سخن از بیان عمومی انقلاب بمیان آید ، فقط
میخواست آشفتگی و ابهام ادا مه پیدا کند تا او وضع
محکمتری برای خودش داشته باشد." (۱)

سهراب سپهری ، سخنور و هنرمند آ زاده و وارسته عصر
ما ، که چند سال پیش در جوانی دیده از جهان فرو بست ،
بسیار صاحب دانه گفته بود :
" ایران سرزمینی است که مادرهای خوب دارد ،
و غذاهای خوشمزه ، و دشتهای دلپذیر ، و روشنفکران
بد ! "

* * *

چنین بود که در سال ۱۳۵۷ ، با اطمینان از با ز بودن
میدان و بی خطری میداننداری ، ناگهان تب و روشنفکری نه
تنها روشنفکران " حرفه ای " ما ، بلکه بسیاری از روشنفکران
" آما تور " نسل انقلاب را نیز فرا گرفت . تحلیلی از چگونگی
بروز این " اپیدمی " ، از نظر " کالبدشکافی انقلاب " ،
ضروری است ، زیرا که همین تب و روشنفکرانه بود که آغازگر
" اپیدمی " انقلاب شد .

اینان از همان ابتدای کار به دودسته روشنفکران
حرفه ای و روشنفکران تفننی تقسیم شده بودند . حرفه ایها
نویسندگان ، روزنامه نگاران ، شعرای غالباً نوپرداز ،
هنرمندان مکتب نو ، نقادان و فرضیه پردازانی بودند که
مانند همه همکاران خود در " بین الملل روشنفکران " اصولاً
آمادگی قبول هیچ واقعیتی را در بیرون از " واقعیت های "
مکتب فکری آشنای خویش نداشتند و جز مدینه فاضله خود هیچ

۱ - از همان کتاب ، ص ۴۶۹

راه‌حلی را نمی‌پذیرفتند. بسیاری از آنان مطلقاً سوء نیتی نداشتند، منتها پذیرای این حقیقت نیز نبودند که میان آرمانهای عالی و واقعیات ناخوشایند، میان خواسته‌ها و امکانات، فاصله‌ای وجود دارد که یا اصولاً قابل پرکردن نیست، و یا پرکردن آن مستلزم گذشت زمان کافی و فراهم آمدن شرایط لازم است. موضع اینان، موضع فکری همان کمونیستهای ایدئالیست بود که در روسیه تزاری پیش از انقلاب سرخ فراوان بودند، و بعد از آن نیز، تا با مرور، تقریباً در تمام جوامع جهان منجمله در پیشرفته‌ترین جوامع غرب دمکرات و سرمایه‌دار به فراوانی وجود دارند. اینها سراپا حسن نیتند، و چپگرائیشان نه از سودجویی‌ها و از جاه‌طلبی‌های شخصی، بلکه از انسان دوستی عمیق آنان و از علاقه‌ای صادقانه به دگرگونی نظم غیر عادلانه و ستمگرانه موجود جهان سرچشمه می‌گیرد. اینان، نه تنها در صورت تحقق آرزوهایشان شخما از این بابست سودی نمی‌برند، بلکه بسیاری از آنها که به خانواده‌های مرفه‌تعلق دارند و از شرایط زندگی خوب یا متوسط برخوردارند از این ممرزبان هم می‌بینند. کسانی چون آلبرت آینشتاین، چارلی چاپلین، پیکاسو، آندره ژید، و صدها نظیر آنان، چپگرایانی ایدئالیست بودند که برخی در بر خوردبنا واقعیتها، در نیمه راه سر خوردند و بعضی تا با خردرخط خویش باقی ماندند، ولی کمونیسم هیچکدام از اینان، کمونیسم چکا و گپئو و کا. گ. ب. نبود، کمونیسم حاکم یا *Nomenklatura*ی اداری یا میلیتاریسم فرمانروا نیز نبود. اینها نه با آنچه در خودکشور انقلاب میگذشت موافق بودند و نه آنچه را که در آلمان شرقی و مجارستان و چکوسلواکی و لهستان و افغانستان گذشت تا بید می‌کردند. رویای انقلاب جهانی پرولتاریا و دگرگونی بنیادی نظم اقتصادی و طبقاتی دنیا، همراه بالنین و تروتسکی به

فراموشی سپرده شد، همچنانکه درچین کمونیست نیز این رویا با مرگ مائو و برکناری "باند چهار نفری" او فراموش شد، و همچنانکه در سطح منطقه‌ای با سقوط حکومت خونین پول پوت در کامبوجیای سرخ به بایگانی راکد انقلاب رفت.

برای غالب روشنفکران حرفه‌ای جامعه مانیز، همانند این کمونیستهای ایدئالیست، از نظرتئوری اصولی مطرح بود که مسلمانان بسیار انسانی، بسیار آزادیخواهان، بسیار مترقی و طبعاً بسیار خوشایند بود. منتها این ایدئالیسم با درک واقعیات غیبر خوشایند جهان حاضر و درک الزامات مادی و اجتماعی جامعه خودشان همراه نبود. برداشت درستی از این حقیقت نداشتند که در جامعه‌ای با شرایط تاریخی، جغرافیائی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و مذهبی جامعه ایرانی، و در چهارچوب محدودیتهای زمانی و مکانی آن، و در تطبیق نیازهای آن با امکانات و الزاماتش، این آرمانها، بدان صورت که آنان عرضه میداشتند، تا چه حد و تحت چه شرایطی میتواند تحقق یابد. و با این آگاهی نیز همراه نبود که حتی در آن جوامعی که از نظر آنها نمونه‌های بارز دمکراسی در عصر حاضر بشمار می‌آمدند، همین آرمانها در سطح واقعیتها، و نه در جلوه‌گاه ظاهری، تا چه اندازه و به چه صورت تحقق یافته است، و فراسوی آنها، در کدامیک از دیگر جوامع "روبه توسعه" جهان امروزی، - که شرایط آنها غالباً با شرایط جامعه خودشان بیشتر قابل تطبیق است با شرایط کشورهای پیشرفته‌ای که این دوران تحول را مدتها پیش در پشت سر گذاشته‌اند - آزمایشی قابل قبول تر و کارسازتر از آزمایش جامعه خودشان، صورت گرفته است یا در حال صورت گرفتن است؟

اشکال کار "بین الملل روشنفکران" همواره این

بوده است که اینان وظیفه خود را به خرده‌گیری از وضعیت موجود، وانگشت نهادن بر نابسامانیها، و موعظه برای استقرار نظمی بسیار بهتر محدود میدانند، و کاری به نحوه عملی اجرای این مواظبت‌دارند. بهمین جهت بمحض برهم خوردن نظم موجود و استقرار نظم تازه، تقریباً بلافاصله باریگر زبان به خرده‌گیری می‌گشایند و از نو انگشت بر نابسامانیها می‌گذارند و خواستار برقراری نظمی جدید میشوند. حتی اگر هم ترک دیار گویند تا از گزند نظم تازه‌ای که خود موعظه‌گر پیدایش آن بوده‌اند بگریزند، در پناهگاه تازه خودشان - که غالباً یکی از همین کشورهای دمکراتیک پیشرفته جهان غرب است - همین خرده‌گیریها و انگشت‌گذاریها و موعظه‌ها را در مورد همان جوامعی که خودشان آنها را نمونه معرفی کرده بودند تکرار میکنند. درست بهمانطور که کمونیستهای ایدئالیست، پس از رویارویی با واقعیت‌های ناخوشایند جهان کمونیست اظهار نظرهای همیشگی خویش را فراموش نمیکنند، فقط اعلام میدارند که این آن جهان کمونیست دلخواه آنان نیست، و میباید تلاشی تازه و آزمایشی تازه در این راه صورت گیرد، که طبیعتاً یکبارونه دوبرابر و نه هیچوقت، بازتاب واقعی آنچه اینان میخواهند نخواهد بود.

در کنار این دسته روشنفکران حرفه‌ای صادق و لیبی خیالی‌باف، طبعاً روشنفکران حرفه‌ای غیر صادق نیز در هر جامعه وجود دارند که از راه روشنفکری نان می‌خورند، و از همین بابت خود را با آسانی در خدمت منافع کارگردانانی بیگانه یا خودی قرار میدهند. کار اینان بیش از آنکه راهنمایی خیرخواهانه باشد، آماده‌کردن زمینه فکری برای اجرای طرح‌هایی است که با هدف‌هایی دیگر تنظیم شده است. بهمین جهت بمحض تحقق این طرح‌ها آنان نیز

وظیفه خویش را پایان یافته تلقی میکنند و گاه تا ۱۸۰ درجه تغییر جهت میدهند و برای آماده سازیهای روشنفکرانسه دیگری آماده میشوند. نمونه‌هایی از نقش این هردو دسته را در انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران، در فصلی خاص از این کتاب خواهید یافت.

ولی، بموازات این روشنفکران حرفه‌ای - چه صادق و چه متعهد - اکثریت بزرگتری از روشنفکران جوان "آما تور" (تفنی) نیز در هر جامعه، بخصوص در جوامع متحول وجود دارد که نقش آنها میتواند بخصوص در موارد بحرانی نقشی بسیار موثر باشد، همچنانکه در ایران سال ۱۳۵۷ بود. آگاهی اینها از واقعیت‌های گذشته و حال، چه در سطح ملی و چه در سطح جهانی، غالباً بسیار محدود و سطحی است، زیرا نه تجربه لازم را در این باره دارند، نه قبلاً ضرورت یا فرصتی برای اینکار احساس کرده‌اند، و نه گاه ظرفیت آنرا داشته‌اند. بدین جهت معیارهای داوری آنان غالباً بر پایه ضوابطی قالب‌گیری میشود که روشنفکران حرفه‌ای بعنوان معلم و مرشد بدانان ارائه میکنند، یا وسایل ارتباط جمعی بدیشان عرضه میدارند و یا از دوستان و نزدیکان نشان فرامیگیرند. اینان همان جوانانی هستند که یکروز آشوبهای پرسروصدای مه ۱۹۶۸ را در فرانسه برآه میاندازند، و روز دیگر - پس از گذشت سالها - در مصالحیه‌های تلویزیونی و رادیویی خود اعتراف میکنند که راه آنان در آن هنگام راهی احساساتی و نسنجیده و خلاف مصالح ملی بوده است. یکروز گنروه تروریستی "با درما ینهوف" را سازمان میدهند، و روز دیگر در مقام رهبر پیشین همین سازمان در خلال زندگی بورژوازی خانوادگی خویش اعتراف میکنند که نحوه مبارزه آنان واقع بینانه و ثمربخش نبوده است، بهمان صورت که امروز،

هزارها و هزارها از همین روشنفکران آما تور "انقلاب شکوهمند" ۱۳۵۷، آشکارا یا پنهان، در ایران و در خارج از ایران، در میابند که ناآگاهانه و بی آنکه متوجه پیامدهای کار خود باشند. بدین راه رفته بودند. بسیاری از این روشنفکران "آما تور" و جوان نسل انقلاب، از خانواده‌هایی کم یا بیش مرفه بودند، دوران کودکی و نوجوانی بی دردسری را گذرانده بودند و در آن هنگام به دبیرستان‌ها یا دانشگاه‌ها می‌رفتند، و غالباً گزارشان سال بسال نیز به مناطق جنوب شهبویه کویهای "زاغه‌نشینان" نمی‌افتاد. زاغه‌نشینان و جنوب‌شهریان واقعی بعداً به میدان انقلاب آمدند، آنهم نه با شعارهای آزادی و دمکراسی، که هیچ دردی را از آنان دوانمیکرد. "آزادی طلبان و مبارزان دمکراسی" موج اول انقلاب، فقط دستی از دور بر آتش داشتند و دنیای محرومان را بیشتر از واقعیت‌های آن از روی آنچه گفته و نوشته میشد می‌شناختند، البته بجز آن عده از این انقلابیون موج اول، که عضو سازمان مجاهدین خلق و دیگر سازمانهای چپ‌گرا بودند، زیرا که اینان از دیرباز تحت آموزشهای ویژه قرار گرفته بودند و برای انقلاب تربیت میشدند، ولی نه انقلابی که "دمکراتیک" باشد. "اکثریت آما تور" نسل انقلاب، همانقدر که از واقعیت‌های عملی جامعه خود بی اطلاع بود از واقعیت‌های عملی جوامع دیگر جهان نیز آگاهی لازم نداشت. برخی از این جوانان یکبار یا چندبار بخارج از کشور و تقریباً همیشه به کشورهای پیشرفته اروپائی یا آمریکائی - مسافرت کرده بودند، زیرا این سفرها در آن سالها نه دشوار و نه پرخرج بود. ولی تقریباً هیچکدام از آنها، در هیچکدام از این سفرها، جز با "ویتترین" های تمدن غرب مرفه آشنا نمیشدند. چه بعنوان توریست، چه

بعنوان میهمان دوستان خود و چه بعنوان مامور، فقط
خیابانهای اصلی پایتختها یا شهرهای بزرگ را از نزدیک
میدیدند، فقط با هتلها و رستورانها و فروشگاهها و مراکز
تفریحی یا هنری و یا ادارای آنها آشنا میشدند، و فقط با
طبقه کم و بیش مرفه این جوامع تماس داشتند، زیرا که
اکثریت مردم غیرمرفه این شهرها و پایتختها، حتی
هفته‌ها و ماهها با این کویهای توریستی و مغازه‌های لوکس و
مراکز تفریحی آنها گذر نمیکنند. اینان خیابان پنجم
یا برادوی نیویورک را میدیدند، اما گزارشان به‌هالرم
یا چاینا تاون یا بروکلین نمیا فتاد. شانزه‌لیزه و
"فوبورسنت هونوره" را در پاریس میدیدند، اما به محلات
نوزدهم و بیستم نمیرفتند و "کلوشار"های معروفی را
که در سطهای زباله سراغ خرده‌فروشانهای بزرگان یا
تکه‌های گوشت پس مانده سگان آنها را میگیرند و صدها از
آنان هر شب در روی نیمکت‌های مترو میخوابند نمیدیدند.
اکسفر داستریت و گنزینگتن و پیکا دیلی را در لندن
میدیدند، اما از کویهای فقیرنشین بیرون شهر که غالباً
صحنه زدوخوردهای خونین گرسنگان آنها با پلیس و شاهد
آتش زدن‌ها و ویرانگریهای عاصیانه آنها میشود فقط در
خبرهای روزنامه‌ها یا در صفحه‌های تلویزیون‌ها نشان
میگرفتند. تماسشان با کارکنان ادارات دولتی نیز در
آن حد نبود که دریا بندچه اندازه رشوه‌گیری و خاصه خرجی
و حق و حساب درهمه آنها رایج است. تظاهرات آزادچند
صد نفری یا چند هزار نفری مردم این شهرها را علیه فلان
یا فلان تصمیم دولت خودشان یا دیگران میدیدند، اما
نمیدیدند که علی‌رغم همه این تظاهرات، تا چه حد دست
وبال همه اینها در زنجیر تصمیمات گردانندگان ناپیدای
ماشین اقتصاد کشورهاشان بسته است، و چگونه این چرخ
بدون توجه به اعتراضات و خواسته‌های آنان براه خود

میرود، وچسان غالب این سروصداها، در نهایت امر طبلی بلندبانک و درون تهی بیش نیست.

اینان با خاطره "ویترین" های پرزرق و برق تمدن غرب بکشور خویش بازمیگشتند، و نه با آگاهی بر آنچه در پشت ویترین میگذشت. شاید فقط در سالهای اخیر، عده‌ای از این روشنفکران نسل انقلاب که این بار نه بصورت توریست یا میهمان ویا مامور، بلکه بصورت آوارگانی از وطن گریخته از دیار انقلاب زده خود به همین شهرها و پایتختها بازگشته‌اند، امکان درک حقیقی تری را از این واقعیات ناشناخته یافته‌باشند، ولی در آن زمان نه تنها خودشان این شناسائی را نداشتند، بلکه در بازگشت به وطن، با حکایت زرق و برقهای این بهشتهای موجود، دیگران را نیز کم و بیش به گمراهی میکشاندند، و طبعاً هیچیک از این زرق و برقها را با آنچه در کشور خودشان وجود داشت برابر نمیگذاشتند، تنها با کمیبودها و کاستیهای کشورشان برابر میگذاشتند. اینها که نیمه تاریخ ماه رادر "بهشت بزرگان" ندیده بودند، در دوزخ خودشان فقط نیمه تاریخ ماه را میدیدند.

و حتی از همین دیدگاه نیز، درک منصفانه‌ای از شرایط موجود نداشتند، زیرا در سنی نبودند که مانند پدران یا مادران، و بخصوص پدر بزرگان یا مادر بزرگانشان، وضع جامعه ایرانی را در یک یا دو نسل و گاه سه نسل پیش از خود از نزدیک دیده باشند، و طبعاً نمیتوانستند احساس کنند که این جامعه در این مدت چه راه درازی را، در چه شرایط دشوار، و در رویارویی با چه اندازه از مشکلات و کارشکنیها پیموده است. برخوردار از بهترین و تازه‌ترین دستاوردهای مادی تمدن غرب برایشان هیچ عامل مثبتی بشمار نمیآید: برق، تلفن، لوله‌کشی آب،

شهرسازی و ساختمانهای مدرن ، راه آهن ها ، جاده ها ،
فرودگاهها ، بنادر ، دانشگاهها ، بیمارستانها ، بیمه های
اجتماعی ، تعاونی ها ، پست و تلگراف و تلفن و مخابرات
و هواپیمائی پیشرفته ، مراکز متعدد هنری ، فروشگاهها ،
ورزشگاهها ، موزه ها ، فعالیتهای روزافزون علمی و
فرهنگی ، و بسیار بسیار دستاوردهای دیگر ، هیچکدام
برایشان قابل توجه خاص نبود ، زیرا از هنگامیکه خودشان
را شناخته بودند با بیشتر آنها آشنائی داشتند ، و در دنیای
پیشرفته نیز همه آنها را دیده بودند . منتها درک لازم را از
این واقعیت نداشتند که تقریباً هیچیک از اینها ، حتی در
جامعه نیم قرن پیش کشورشان هم وجود نداشته است ، در
حالیکه جوامع پیشرفته غربی از دو قرن پیش یا بیشتر ، در
این راه قدم گذاشته بودند .

صاحب‌دلی ایرانی ، اخیراً در نامه‌ای که از او در یک
نشریه فارسی معتبر خارج از کشور انتشار یافت ، این
موضوع را بروشنی بررسی کرد :

" این روزها صفحه‌ای در کیهان منتشر میشود که
مربوط به اوضاع و احوال ایران در چهل سال قبل
است . . . یکی دو هفته پیش ، مطلب کوتاه و کوچکی
در این صفحه چاپ شده بود تحت عنوان " کمک
بریتانیا به ایران " ، وزیر آن آمده بود که دولت
انگلستان مبلغ ۱۰۰۰ لیره برای تهیه خوراک
جهت فقرای کرمان اختصاص داده که از بابت آن تا
مدت سه ماه روزانه برای ۲،۲۰۰ نفر با تصویب
شهرداری غذا تهیه شود .

این نوشته کوتاه حاکی از وضع اسفناک ایران در
آن دوران بحرانی بود که فقر و بیماری و بیکاری
غوغا میکرد . اما چند سال قبل از انقلاب من برای

سفری کوتاه به انگلستان آمدم. یکروز دریکی از
فروشگاههای دولتی متوجه شدم بدون اینکه کلمه
حراج درمیان باشد بر تمام اجناس برچسب تخفیف
زده اند. کنجکا و شدم و علت آنرا پرسیدم. خانم
فروشنده گفت: "این تخفیف بخاطر کمک نقدی
بزرگی است که ایران به انگلستان کرده است."
نمیدانید در آن لحظه چقدر احساس غرور کردم... و
اکنون در این فکرم که ما چه دورانی را پشت سر
گذاشتیم و عاقبت به چه روزگاری گرفتار آمدیم. بلی،
خواندن مطلب "کیهان در چهل سال قبل" برای
جوانان ما لازم است، چه آنها وقتی چشم گشودند همه
چیز برایشان آماده و فراهم بود و هرگز نمیتوانستند
دریابند یا قبول کنند که ایران در گذشته بر لبه
چه پرتگاهی قرار داشته و چگونه موفق شده بود از سقوط
خود پیشگیری کند. (۱)

و ما حیدل سردو کردم چشیده و ظاهرا سالخورده دیگری،
بالحنی دردمند و صمیمانه، در یک نشریه دیگر فارسی زبان
خارج از کشور، در همین باره نوشت:

"به آن آقای جوانی که در همین روزنامه نوشته است:
"کدام بهشت را داشتیم که از آن غافل بودیم؟"
باید جواب بدهم: "فرزند عزیز، قدر عاقبت کسی
دانند که به مصیبتی گرفتار آید. شما که یک نوجوان
هستید و تا چشم باز کردید خود را در کنار خانواده، در
رفاه و آسایش و امکانات استفاده از زندگی مدرن
دیدید، شما که نه اوضاع گذشته ایران و زندگی قبل

۱ - هاجرامین زاده، ازبن (آلمان فدرال)، در مقاله
"دایه مهربانتر از مادر"، نقل از هفته نامه کیهان،
چاپ لندن، ۱۴ آذر ۱۳۶۴

از دوران پهلوی و اوایل این زمان رادیده‌ایید، نه آب انبارهای پرازکرم و میکرب، نه تب و لـرز مالاریا، نه انگلها و کرمهای معروف بندرعباس و هوای گرم‌کشنده‌اش، نه هرج و مرج و ناامنی راهها، نه حمامهای خزینه‌پراز میکرب‌کچلی و تراخم، و نه صدها زدیکرظواهر فلاکت و بدبختی مردم کشور خود را قبل از این دوران شاهد بوده‌اید، حق دارید بگوئید کدام بهشت راداشتیم؟ اما من و امثال من و کسانی که امروزه مردان یا زنانی هفتادساله هستند و هم‌این بلایا و مصیبت‌ها را قبل از دوران پهلوی و حتی سالهای اول زمامداری اودیده و لمس نموده‌اند، میدانیم که در آن سالها برای برطرف کردن آثار این همه فلاکت از چهره مردم وجهت پیشرفت سریع این کشور چه خدمات و فداکاریها انجام گرفت و مردم و وطنمان در این سالهای اخیر با چه احترام و اعتبار بین المللی و رفاه داخلی زندگی میکردند. لذا نه یک بار بلکه صد بار میگویم: "البته که بهشتی داشتیم و از آن غافل بودیم، و بهمین جهت آنرا آسان از دست دادیم." (۱)

ولی اگر بر خورداری از هم‌این دستاوردهای مادی و فرهنگی تمدن غرب، برای "نسل انقلاب" ما بحساب مثبتی گذاشته نمیشد، همه کمبودها، بنحوی مبالغه‌آمیز و "اگر اندیسمان" شده بحساب منفی گذاشته میشود، و اصولاً چیزی غیر از آن‌ها بحساب گذاشته نمیشد. ترازنامه سود و زیان کشور خودشان چیزی بجز فهرستی دراز از فقر، بیسوادی، محرومیت، گرسنگی، تبعیض، فساد، بیعدالتی نبود، و البته هم‌اینها نیز در مقیاسی بالاتر

۱ - نامه یک ایرانی، با امضای ح - س از مریند آمریکا، نقل از هفته‌نامه ایران تایمز، چاپ واشینگتن، ۱۱ بهمن ۱۳۶۴

و "وحشت انگیزتر" از هر جای دیگر جهان قرار داشت .
البته منظور از "هر جای دیگر جهان" فقط کشورهای
پیشرفته و ثروتمند جهان غرب بود، زیرا که آنان تقریباً
هیچوقت به کشورهای جزاینها نمیرفتند، و حاضرهم نبودند
مملکت خودشان را با کشورهای بیجزمین ها برابرگذارند،
منتها در آنجا که میبایست این نکته نیردر نظر گرفته شود که
همین کشورهای ثروتمند و پیشرفته، دوران تحسول
اجتماعی و اقتصادی خود را در چه مدت و تحت چه شرایطی
گذرانده اند، دیگر اینان آماده چنین مقایسه‌ای
نبودند. این درست همان طرزفکری بود که در همین موقع،
ماشین گول آسای وسائل ارتقاء جمعی غرب نیز در جنگ روانی
وسیع و بیرحمانه خود بطور منظم بر آن دامن میزد. در این
باره در صفحات پیشین توضیحات بیشتری داده شد .

نتیجه این جو فراگیر فکری، این شده بود که
هنگامیکه روشنفکران حرفه‌ای، به اتکاء آماده‌باشی که
از کاخ سفید واشینگتن برای "دفاع از حقوق بشر" بدانان
داده شد، تلاش بدمر جا می را آغاز کردند که خواه ناخواه
بسه نتیجه‌ای از همان قبیل منجر میشد که شد - نسل
روشنفکران جوان آما توروا انقلابی ایران در ورای واقعیات
موجود، به دنیای ایدآلی زیبایی که برای خود ساخته بود
روی آورده و کم و بیش از همه واقعیتهای ملی و جهانی خارج
از آن دوری گرفته بود .

چنین پدیده‌ای در تاریخ تحولات اجتماعی گذشته
تا زگی نداشت . آزمایشی بود که پیش از این نیز انجام
گرفته بود، و احتمالاً بعد از این هم انجام خواهد گرفت ،
و شاید بهتر باشد که تحلیل جالبی را در این باره از زبان
سیاستمدار، مورخ و متفکر برجسته قرن نوزدهم اروپا،
کنت الکسیس دو توکویل، در بررسی معروف او از انقلاب
کبیر فرانسه - که به نحوی شگفت آور با آنچه تقریباً

دویست سال بعد از آن در ایران گذشت تطبیق میکند -
بشنوید :

" در ورای جامعه‌ای واقعی با نظامی سنتی و بی‌محاسن و معایب خاص خود، بتدریج جامعه‌ای خیالی ساخته شد که در آن همه چیز منظم و عادلانه و یکرنگ و عقلانی بود. با گذشت زمان بسیاری از خیالی‌فان جامعه واقعی را ترک گفتند و در جامعه خیالی خود پناه جستند. از آنچه وجود داشت قطع علاقه کردند تا آنچه را که "می‌بایست باشد" در عالم رؤیا بیابند، و سرانجام در عالم خیال در مدینه فاضله‌ای زیستند که نویسندگان و روشنفکران برایشان ساخته بودند."

"اینها بی آنکه کمترین رابطه‌ای با واقعیات زندگی روزمره یا با واقعیات سیاسی داشته باشند در خیال اندیشی خود به طراحی بهترین رژیم‌های ممکن پرداخته بودند، و بجای تحلیل اجتماع موجود و واقعی، درباره نهاد فلسفی اجتماعات و طبیعت حکومت و حقوق اساسی بشری بحث میکردند. بعبارت دیگر نه خودشان کار مثبتی انجام میدادند و نه حاضر بودند کاری را که دیگران انجام میدهند تحمل کنند... در شکاف عمیقی که میان روشنفکران و واقعیات‌های عملی بوجود آمده بود و روز بروز نیز عمیقتر میشد، هیچ تجربه واقعی به تعدیل آتشین مزاجی آنان کمک نمیکرد، و هیچ چیز آنان را از موانعی که شرایط و مشکلات موجود در برابر بهترین نوع اصلاحات قرار میدهند آگاه نمیساخت. اینان حتی توجهی نیز بدین مخاطرات و موانع نداشتند، زیرا واقعیتهای جاری برایشان نه تنها ناشناخته بلکه اصولاً ناشناختنی بود."

" آنچه برای یک نویسنده روشن فکر فضیلتی بشمار میآید، گاه میتواند برای سیاستمداران خطائی بزرگ باشد، و آنچه اهل ادب را موفق به نگارش آثاری جالب میکند، میتواند انقلاباتی خونین در پی داشته باشد. " (۱)

بعنوان نمونه‌ای از این "جامعه خیالی" که بقول توکویل در ورای واقعیتها ساخته میشود، و آن "میبايست باشد" که در عالم رؤیا جستجو میشود، بدنیست شرحی راکه اخیرا بنام "برنامه کار جمهوریخواهان ملی ایران" در نشریه ارگان این سازمان در اروپا انتشار یافت نقل کنم، هرچند که دامنهٔ مدینه فاضله روشن فکران دست اول انقلاب از این حد هم فراتر میرفت:

" ۱- جمهوری ایران بر اساس استقرار حاکمیت ملی و حق شرکت و نظارت عموم مردم در تاسیس و عملکرد نهادهای سیاسی و اقتصادی آن استوار خواهد بود.

۲- جمهوری ایران بر اساس نظام دموکراسی پارلمانی، اصل تفکیک قوا، اصل تنوع عقیده و مذهب و مسلک، تامین و تضمین حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقهای ضمیمه آن استوار خواهد بود.

۳- جمهوری ایران بر اساس جدائی دین از حکومت استوار خواهد بود، بدون اینکه پیروان هیچ مذهب و مسلکی را از دخالت در سیاست باز دارد.

۱- Alexis de Tocqueville در کتاب L'ancien Régime et la Révolution، چاپ جدید سال ۱۹۸۱، پاریس، بترتیب صفحات ۱۹۵، ۱۹۹ و ۲۰۰

۴- در جمهوری ایران زن و مرد از حقوق مدنی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مساوی و مشابه برخوردار خواهند بود.

۵- برای تحقق دموکراسی و تعمق و گسترش حاکمیت ملی - که اساس آن شرکت و نظارت مردم در امور مربوط به مسائل اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی زندگی خویش می باشد - جمهوری ایران بر اساس عدم تمرکز قدرت استوار خواهد بود. بدیهی است این عدم تمرکز قدرت در چهار چوب تمامیت ارضی ایران و اولویت مصالح ملی نسبت به مصالح محلی خواهد بود، اما رفع تضیقات و محرومیت‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ملت ایران که در طیف‌های مختلف نژادی و زمانی و مذهبی و در زمین‌های متنوع سنن و آداب ملی و قومی در سرزمین ایران زندگی میکنند، ایجاب میکند که مردم ولایات و ایالات ایران با حداکثر امکانات مطلوب در اداره امور محلی و منطقه‌ای خود شرکت نموده و در تصمیم‌گیری‌های مربوط به شرایط زندگی خویش از طریق بنیادهای انتخابی خود سهیم و ناظر باشند.

۶- سیاست پیشرفت و تحول اقتصادی در جمهوری ایران بر اساس عدم وابستگی و توزیع عادلانه درآمد ملی استوار خواهد بود.

۷- در سیاست خارجی، جمهوری ایران سیاست عدم تعهد را در پیش خواهد گرفت و با سایر ملل روابط عادی بر اساس حقوق مساوی و متقابل، و جلوگیری از هرگونه نفوذ و مداخله بیگانگان

برقرار خواهد کرد. سیاست خارجی جمهوری
ایران بر مبنای حسن همجواری با کشورهای
همسایه و حسن همدردی با کشورهای جهان سوم،
ملل استعمارزده و محکومین تبعیض و تعصب
نژادی قرار خواهد داشت. (۱)

چنانکه می بینید برنامه ریزی از این بهتر
نمی توان کرد. تنها اشکال "جزئی" که وجود دارد
"پیاده کردن" این برنامه است. پیش از این نیز،
بحکایت یکی از داستان های ملی ما، موشه
همداستان شده بودند که بهترین راه برای اینکه
نزدیک شدن گریه را بموقع دریا بند این است که
زنگی به گردنش بیاویزند. منتها در مورد آنان
نیز، همین اشکال جزئی "پیاده کردن طرح" یعنی
آویختن زنگ بگردن گریه پیش آمد، و برنامه به
اجرا نرسید.

اگر این اشکال برای ایجاد "جمهوری ایران"
بصورت مدینه فاضله، چنانکه ظاهرا پیدا است بر طرف شده
باشد، در آن صورت می توان برای اینکه هیچ کم و کسری در
این برنامه ریزی باقی نماند، ماده ای تکمیلی نیز بدین
مضمون بر آن افزود:

" ۸- در جمهوری ایران مرگ، بیماری، پیری، غم
و غصه، بی پولی، سوء هاضمه، اختلافات
خانوادگی و انواع چیزهای نامطلوب دیگر
ممنوع خواهد بود. از جانب کارشناسان جمهوری
مرتبا به مشخصات دقیق بهشت در سور ۳۹ گانه
از سوره های قرآن و در صورت لزوم به احادیث

۱ - "برنامه کار جمهوریخواهان ملی ایران"، نقل از
"نامه آزادخواهان، نشریه هماهنگ کننده"
جمهوریخواهان ملی ایران"، دسامبر ۱۹۸۴

بحار الانوار مراجعه خواهد شد تا بر مبنای آنها در
کمال هر چه بیشتر زندگی مردم جمهوری اقدام
شود. برای شیرین کردن با زهم بیشتر این
زندگی، مقدار کافی چرس وحشیش در اختیار
همه افراد گذاشته خواهد شد.

.....

آثار این جدائی فاجعه انگیز دنیای خیالی
روشنفکران کهن ونوبا دنیای واقعیتها، از همان
زمان در نوشته ها، گفته ها و شعرهای "نسل انقلاب"
نمودار شد، که شاید چنین امری برای آن دوران تب
انقلابی قابل توجیه یا دست کم قابل درک باشد، اما
آنچه قابل درک و قابل توجیه نیست، این است که هنوز
هم، پس از بیداری تلخی که این رؤیای شیرین در پی
داشت، و پس از فاجعه ای که ازین خیال بافیها بیار آمد،
کسانی از همین "روشنفکران" با زهم نوعی "دهن کجی"
همان اظهار نظرها و همان شعارهای آزمایش شده را بی کم
و زیاد تکرار میکنند، و همه آن نابسامانیها را که خود
برانگیختند نادیده میگیرند. اینها بنا به گفته معروف
تالیران: "نه چیزی را آموخته اند، و نه چیزی را
فراموش کرده اند."

بدنیست نمونه ای از تازه ترین این نوع نوشته ها و
گفته ها را، که با ذاتی از گفته ها و نوشته های سایر
روشنفکران حرفه ای یا تفننی "عصر انقلاب" نیز هست
برایتان نقل کنم، زیرا مطالب آنها میتواند زمینیه
توضیحاتی قرار گیرد که در دنبال آن خواهید خواند.
در نشریه فارسی معتبر "ایران تایمز"، که از
سالهای پیش از انقلاب در واشینگتن منتشر شده و هنوز